گزارش خبری

عکس: کوشا مهشید فلاحی، میزان

## یک شوق دیرهنگام برای زنان

**شرق:** «مـادر جوان با شوق یکی از کتاب‌های کودک گوشه کتابخانه را برمی‌دارد و با صدای نسبتا بلندی شروع به خواندن می‌کند. دستش را بـر روی هر کلمه که می‌خواند، می‌گذارد و ادامه می‌دهد...». همه دورتادور کلاس نشسته بودند، بیشترشان از خجالت سرشان را پایین انداخته بودند و با خودکار یا نوک انگشـت‌های زنانه بر کنار میزهای رنگ‌ورورفته می‌کشـیدند. هفته‌ای چند بار اینجا، در این کلاس درس پشت نیمکت می‌نشینند تا خواندن و نوشـتن یاد بگیرند. یکی ۵۰ سال دارد و دیگری شاید به زحمت به ۱۷ سال برسـد. زنانی که گویی در هر کجای جهان باشند، مهر زن خاورمیانه بودن بر پیشانی آنها حک شده و چاره‌ای جز جنگیدن در اوج محدودیت و محرومیت را ندارند. همه از افغانسـتان فرار کرده‌اند، از زیر بمب و موشک یا از زیر سایه سنگین طالبان. یکی شش سال قبل، یکی هم شش ماه قبل وطن را رها کرده و راهی کشور همسایه شده است. شرایط عرفی حاکم در افغانستان طی این سـال‌ها به هر ترتیب مانع از تحصیل بسیاری از دختران و زنان شده و بعد از آن هم با روی کار آمدن طالبان حق تحصیل از دختران و زنان گرفته شـد. با این حساب بسیاری از آنها در آرزوی باسوادشدن و خلق یک جایگاه اجتماعی برای خود ماندند. در بین آنها خانواده‌های بسـیاری راهی ایران شدند. خیلی از این دخترها در بین گفت‌وگو به روزهای قبل از روی کار آمدن طالبان اشاره می‌کننـد که قوانین اجـازه تحصیل به دخترها را مــی‌داد، اما مردهای خانه همچون پدر و برادر با مدرسـه‌رفتن آنهـا مخالف بودند. مثلا یکی از آنها که چهره‌ای جوان دارد، اشـاره می‌کند: «من مدرسـه می‌رفتم، اما مادر و پدرم ترسیدند، از بمب‌گذاری و حمله‌های گاه و بیگاه می‌ترسیدند، می‌ترسیدند من کشته شوم و نگذاشتند به مدرسه بروم...».

### بی‌سوادی همه چیز را بدتر می‌کند

در حال حاضر مهاجرهای بسـیاری در کشـور ما حضـور دارند که عدم سـاماندهی آنها و نبود قوانین حمایتی باعث شـده تا شرایط برای خودشان و مـردم خاک ایران با پیچیدگی بیشـتر همراه شـود. به‌طور مثال بسـیاری با وجودی که نتوانسـتند در افغانسـتان تحصیل کنند، در ایران هم با موانع بسیاری برای مدرسه و تحصیل روبه‌رو شدند که همین موضوع باعث شده تا به جوان‌هایی بدون سـواد تبدیل شوند که همین آسیب‌های بی‌شماری برای جامعه هم به همراه خواهد داشت.

حالا قرار اسـت هر کدام در «انجمن دوستداران کودک پویش» یکی‌یکی از حال این چند ماه خود برای ما بگویند که خواندن و نوشتن آنها چه تأثیری در این روزهایشـان دارد. روایت‌های جالبی که شـاید نگاه مـا به زنان درگیر محرومیت را جامع‌تر کند.

### از من دزدی می‌کردند و متوجه نمی‌شدم

چـادر را بر روی سـرش جابه‌جـا می‌کند و بـا صدای آرام که نشـان از اعتمادبه‌نفس پایین او دارد، جملات را یکی‌یکی به زبان می‌آورد؛ «سه تا بچه دارم، بزرگ‌ترینش الان ۱۱ سال دارد. بچه‌های من همه درس‌شان خوب است ولی تا سـال قبل هیچ‌وقت حتی بلد نبودم از روی نوشـته‌های کتاب‌هایشان بخوانم، چه برسد به اینکه کمک‌شـان کنم. اما الان می‌خوانم و می‌نویسم. هرازگاهـی هم کمک‌شـان می‌کنم. حتی قبلا مدام آنهـا را دعوا می‌کردم و اجبار می‌کردم تا آنچه در مدرسـه یاد دادند، به سـرعت یاد بگیرند، اما الان کـه خودم هم با آنها درس می‌خوانم می‌فهمم چندان کار راحتی نیسـت و کمتر چیزی را اجبار می‌کنم». این زن‌ها که اغلب‌شـان ازدواج کرده و فرزند دارند، از قبل از سواددارشـدن خود می‌گویند. مثلا منیژه از روزی می‌گوید که در خیابان گم شده بود چون هیچ تابلویی را نمی‌توانسته بخواند. یا معصومه خانم که سن‌وسـالش از همه بیشتر است، با خنده از تمام این سال‌های خود می‌گوید که بدون داشـتن سواد، حتی ترس تنهایی بیرون‌رفتن را داشته چون تصـور می‌کرده اگر از خانه بیرون بیاید و حتی یک کوچه را هم اشـتباه برود امکان دارد در این شـهر بزرگ گم شـود. در بین آنهـا زهرا مادری جوان هم روایـت خـودش را تعریف می‌کند؛ «مـن کار در منزل انجـام می‌دهم، مثلا نمکدان پر می‌کنم یا در فصل باقالی و سـبزی، آنها را در خانه پاک می‌کنم و بسـته‌بندی می‌کنم. خیلی وقت است که با گروهی این کار را انجام می‌دهم و هـر پولی به من می‌دهند همان را از آنها قبول می‌کنم چون من که تا الان بلد نبودم بشـمرم تا بفهمم کم یا زیاد اسـت. هر چیزی که می‌دادند از آنها تشـکر می‌کردم و خدا را هم شکر می‌کردم. ولی حالا که کم‌کم سوادم بیشتر می‌شود، متوجه می‌شـوم قبلا چقدر برای من پول کمی در نظر می‌گرفتند و من اصلا متوجه نمی‌شدم. چون اولین باری که توانستم پولی را که می‌دهند بشـمارم، فهمیدم ۵۰۰ هزار تومان کمتر پرداخت کردند. حتی سری بعد هم ۲۰۰ هزار تومان کمتر داده بودند. به خودم گفتم کاش زودتر سـواد یاد گرفته بودم...». همان موقع یکی از مادرهای میانسـال کـه در بین زنان چادر را بر روی صورت کشـیده بود و با خجالت حرف می‌زد، رویش را کنار می‌زند و به خنده تعریف می‌کند: «من هم تا شـمردن پول را یاد گرفته بودم، برای خرید به بقالی رفتم. قبل از آن همیشه پسرم برای خرید بیرون از خانه می‌رفت، اما من هم کم‌کم یاد گرفتم. خلاصه رفتم چند تخم‌مرغ بخرم، آن فروشنده ثابتی که هر وقت تنها بودم از او خرید می‌کردم، اما فهمیدم همیشه پول اضافه از من می‌گرفته و من هم اصلا متوجه نمی‌شدم. این را وقتی فهمیدم که سواد یاد گرفته بودم، هر سـری ۱۰ هزار تومان از من پول بیشـتری می‌گرفت و بار آخر که به رویش آوردم شوکه شده بود، چون فهمیده بود من دیگر می‌توانم پول را بشمارم...».

### بی‌سوادی همیشه بد است

داشتن سواد شـهروندان هر جامعه‌ای به مرور بر شرایط کلی جامعه اثر خواهد داشـت. حتی اگر این افراد مهاجرهایی باشند که به صورت موقت یا دائم قصد زندگـی در خاک میزبان را دارند. با وجود تمام اختلاف‌ها بر سـر حضور مهاجران در کشـور ایران، اما نبود خدمات آموزشـی برای این افراد، بحرانی به بار خواهد آورد که در آخر منجر به افزایش آسـیب‌های اجتماعی خواهد شـد. حتی کسب سـواد برای بزرگسـالان هم تا حد بسـیاری برای جلوگیری از این چالش‌های اجتماعی مفید خواهد بود. کاری که بسـیاری از مراکز مردم‌نهاد همچون انجمن دوستداران کودک پویش با مادران و دختران تحت پوشش خود انجام می‌دهند.

روایت «شرق» از یک تعرض جنسی در خیابان‌های مرکز شهر و رفتار توبیخ‌گرانه مراکز بیماری‌های رفتاری تا درهای نیمه‌بسته قانون

# ترس از خیابان‌های شهر

نسترن فرخه

**می‌گوید: «از ترس خشـکم زده بود، شـوکه بودم و هیچ کاری نمی‌توانستم انجام دهم، فقط دلم می‌خواسـت زودتر به خانه برگردم، حمام کنم و تنم را بشـورم، نمی‌خواستم هیچ‌کس من را در چنین شرایطی ببیند. اگر همسایه‌ها من را می‌دیدند احتمالا تا وقتی که در آن محل هستم انگشت‌نما می‌شدم...». این بخش کوتاهی از روایت رنجی است که معصومه بعد از تجاوز در صبح یک روز، آن‌هم در مرکز شهر با خود حمل می‌کند و از سر ناامیدی و ترس حتی اقدام قانونی هم برای این ماجرا در مراجع قضائی ثبت نکرده است. مادر جوانی که به قول خودش، با بحران روانی شدید ناشـی از این اتفاق، برای مراقبت از خود در برابر ویروس ایدز راهی مراکز بیماری رفتاری می‌شود، اما رفتارهای توبیخ‌گرانه و عاری از حس همدلی کادر این مجموعه، شرایط روانی او را وخیم‌تر می‌کند.**

### روایت اول: ملغمه‌ای از همه دردها شدم

اهل گریه و گوشه‌گیری نیست، اما لابه‌لای حرف‌هایش از احساساتی می‌گوید که همـه آدم‌ها در اوج رنج‌های زندگی آن را به‌خوبـی تجربه می‌کنند. حس ناامنی و ترس حالا همه‌جا با او همراه است. روایت این ماجرا برای زن جوان این گزارش که به خواست خودش با نام مستعار از او یاد می‌کنیم، دو هفته قبل، زمانی که برای ورزش صبحگاهـی به پارک اطراف خانـه رفته بود اتفاق افتاد. معصومه، این‌طور شـروع می‌کند: «پارک بزرگی در نزدیکی منطقه استاد معین تهران است که معمولا صبح‌ها برای ورزش و پیاده‌روی به آنجا می‌رفتم ولی به دلیل نوع پوششی که من دارم و نوع فرهنگ منطقه، همیشـه مورد آزار کلامی قرار می‌گرفتم و همین باعث شد تا کم‌کم قیـد این پارک را بزنم. اما همان روزها پارک کوچکـی دقیقا نزدیک خانه خودم پیدا کردم که تابه‌حال آن را ندیده بودم. پارک نزدیک اتوبان اسـت و با وجود آنکه خلوت اسـت، اما صبح‌ها چند جوان سگ‌هایشان را برای چرخاندن بیرون می‌آورند و گاهی زنی میانسال برای کندن بعضی گیاهان با کیسه‌ای می‌آید، چند دقیقه می‌ماند و بعد می‌رود... . خلاصه من شـنبه هشت صبح، با یک هندزفری در گوشم، درحال ورزش بودم که مرد جوان و هیکلی، سوار بر یک موتور به سمت من آمد. شروع به حرف‌زدن کرد، اما من اصلا جوابش را نمی‌دادم، بعد هم به سمت دیگر پارک رفتم تا از او دور شوم. در این پارک دیواری وجود دارد که دید ساختمان‌های مسکونی و کوچه را کامل می‌گیرد ولی به اتوبان دید کامل دارد. خلاصه ایستادن آنجا، نقطه دید محدودی فقط برای ساختمان‌های مسکونی ایجاد می‌کند و از اتوبان دید دارد. من در حال گذشتن از آن یک تکه بودم که همین فرد کنار من آمد. هندزفری را از گوشم درآورد و گفت چه چیزی گوش می‌دهی؟ بیا با هم گوش کنیم. با ترس گفتم به شما ربطی ندارد... اما او به صحبت‌هایش ادامه داد و من فقط می‌گفتم «لطفا مزاحم نشوید». اما این مرد خیال رفتن نداشت و تازه شروع به گفتن حرف‌های جنسی و لمس بدن من کرد. من فقط می‌توانسـتم سروصدا کنم تا کسی بیاید که همان موقع چاقویی درآورد و گفت اگر صدایی دیگر از من دربیاید من را می‌زند».

حالا با یک سـکوت کوتاه حرف‌هایش را از سـر می‌گیرد. صـدای آرام و صورت بی‌روحـش را به حرکت درمی‌آورد تا روایت را تکمیل کنـد: «همه این جزئیاتی که تعریف کردم فقط در چند ثانیه اتفاق افتاد، بعد هم در همان حال به لباسـم دست زد و گفت «چه کسی به تو اجازه داده با این تیپ بیرون بیایی؟». من باز هم فریاد زدم ولی هیچ‌کس نیامد، احتمالا آن بخش پارک کسی نبوده یا کسی نخواسته جلو بیاید. در جوابـش گفتم به تو ربطی ندارد ولی او ادعـا می‌کرد عضو یک ارگان در منطقه است و من را خواهد برد. من از او کارتی خواستم تا بفهمم راست می‌گوید یا نه، کیف پولش را درآورد ولی هیچ کارتی به من نشان نداد. بعد هم گفت همین‌جا ترتیبت را می‌دهم. خواستم از دستش فرار کنم، اما من را از پشت کشید و روی زمین انداخت، همان‌جا شـروع به آزار و تجاوز کرد، اولش شـروع به فریادزدن کردم اما از چند چیز ترسیدم؛ اول فکر کردم شاید چاقو را به پهلو یا صورتم بزند، بعد فکر کردم اگر یکی از همسایه و هم‌محلی‌ها من را در چنین شرایطی ببیند تا آخرین روزی که در این محل هسـتم شاید انگشت‌نمایم کنند. حتی ترسیدم پسـر نوجوانم که در خانه خواب بود با صدای فریاد من بیدار شـود و بیرون بیاید و با چنین صحنه‌ای روبه‌رو شود. من در کمترین زمان به همه این چیزها فکر کردم و بعد کاملا سـکوت کردم، با وجودی که از سمت اتوبان دید داشت، بدون ترس... او کارش را کرد و بلند شد. من شوکه بودم، دیدم سوار موتورش شد، کلاه ایمنی به سر گذاشت و رفت... . من آن‌قدر وحشت‌زده و پر از درد بودم که حتی نتوانسـتم شماره پلاکش را بردارم. اصلا می‌ترسیدم شماره پلاکش را بردارم و این آدم باز هم من را جایی پیدا کند و دوباره آزارم بدهم. تنها کاری که می‌توانستم انجام دهم این بود که تا همسایه‌ای سر نرسیده خودم را جمع‌وجور کنم، به خانه بروم و در حمام تنم را بشـورم، چون از انتقال بیماری ترس بسـیاری داشتم و اصلا نمی‌خواستم هیچ‌کس من را در چنین وضعیتی ببیند...».

معصومه، مادر جوانی که قربانی خشـونت جنسی شده، از نگرانی خود در برابر پسـرش مدام حرف می‌زند و از اتفاقات بعدی می‌گوید که بحران روانی او را شدیدتر کرده است: «روز اول آن‌قدر حالم بد بود که نمی‌دانستم باید چه کار کنم. تنها تلاشم این بود که پسرم چیزی از ماجرا متوجه نشود. همان شب ماجرا را به یکی از دوستانم گفتم و او من را راهنمایی کرد تا ظرف ۷۲ ساعت به یکی از مراکز بیماری‌های رفتاری تهـران مراجعه کنم. تا در این مراکز علاوه بر مشـاوره، داروهـای ایدز را هم رایگان دریافت کنم. بعد از پیگیری به مرکز عفونی یکی از بیمارستان‌های دولتی نزدیک بلوار کشاورز رفتم. وقتی ماجرا را برای خانم دکتر مستقر آنجا توضیح دادم بدون هیچ‌گونه همدلی کارش را انجام داد. انگار من شرح‌حال سرماخوردگی به ایشان دادم و ایشان هـم بدون رفتار تخصصی و مدیریت‌شـده‌ای من را به متخصص دیگری در کلینیک ارجاع دادند تا آنها هم من را ببینند. آن روز این خانم آن‌قدر بی‌تفاوت با این بحران من برخورد کرد که یک لحظه تصور کردم شاید واقعیت ماجرا به همین اندازه بی‌اهمیت باشد... . واقعا برایم سخت و سنگین بود تا به چنین فضایی بروم. در مرکز بیماری‌های ایدزی قرار گرفته بودم و به عنوان یک فرد آلوده که در مظان اتهام است با من برخورد می‌شد. حتی همین الان هم دوست ندارم کسی در محل زندگی‌ام از این ماجرا باخبر شود، چون می‌دانم خیلی‌ها این را خواهند گفت که نوع پوششت به شکلی بوده که چنین ماجرایی را تجربه کردی».

بـا وجود تمام این تجربیـات اما این مادر جوان برای مراقبـت از خودش و ادامه پروسه درمان، دوباره به این کلینیک مراجعه می‌کند، اما همین مراجعه مجدد شرایط روحـی او را بدتر می‌کنـد: «در نوبت بعد به همین کلینیـک مراجعه کردم تا داروی پروفیلوکسـی و یک داروی دیگر را دریافت کنم، اما بایـد دوباره به همان خانم دکتر روز اول مراجعـه می‌کردم. اما این‌دفعه رفتارش بیشـتر آزارم داد و دیگر نتوانسـتم تحمل کنم. با لحن آزاردهنده به من گفت «روایت روز اولت را کامل به خاطر دارم، اما شـرح‌حالی که الان تعریف می‌کنی با روز اول تفاوت دارد و حرفت را عوض کردی... چیزی که دیروز گفتی نیاز به دارو نداشـت، اما چیزی که الان تعریف می‌کنی به دارو نیـاز دارد». دقیقا با لحنی که گویی من مقصر هسـتم، کاملا با لحن توبیخ‌گری گفتند تو وسـواس فکری داری و شـرح‌حالت را عوض کردی... . حالم خیلی بدتر شده بود و نمی‌دانسـتم باید چه کار کنم. بهشان گفتم من یک روز بعد از این بحران پیش شما آمدم چه نمایشـی دارم تا برای شما اجرا کنم و حال روحی خوبی نداشتم، حتی اگر شـرح‌حالم هم کامل نبود شما به عنوان متخصص باید از من سؤال می‌کردید. وقتی از اتاق بیرون آمدم آن‌قدر فضا برایم سـنگین شـده بود که زیر گریه زدم... . به نظرم همین خانم دکتر ترسـید یا عذاب وجدان گرفت که همان موقع از اتاقش بیرون آمد و شروع به گفتن جملاتی مثل «نگران بیماری نباش» کرد. با گریه و حال بد به همین خانم گفتم حالم بد اسـت که در روز روشن به من تجاوز شده و برای پیگیری هم باید با این رفتارها مواجه شـوم و با لحنی که می‌خواست دلداری دهد به من گفت «ببین خانم، تو اولین نفر نیستی». همین باعث شد تا تمام انتظاراتم از این خانم تمام شود؛ چون در آن لحظه خاص گفتن این جمله اصلا موضوعیت نداشت و تنها حال من را بدتر کرد... از طرف دیگر در آزمایشگاه که خانم دیگری از من آزمایش ایدز می‌گرفت، پرسید تو ماجرایی را که برایت پیش آمده برای شوهرت تعریف کرده‌ای؟ در فضایی که افرادی مثل من به یک رفتار تخصصی نیاز دارند و باید حس امنیت فرد را تقویت کنند، با گفتن چنین حرف‌هایی تنها وحشت من را بیشتر کردند. بعد هم به دکتر متخصص همان‌جا مراجعه کردم تا دارو بنویسـد، دکتر که اصلا سرش را بالا نیاورد تا حتی من را ببیند، فقط در رابطه با نوع پوشـش من جمله‌ای گفت که بنابراین رفتار آن هم به نوعی دیگر من را آزار داد. همه اینها در حالی است که من به تخصصی‌ترین مرکز برای این موضوع مراجعه کرده بودم ولـی هیچ‌کدام رفتار تخصصی با افرادی مثل من را بلد نبودند. حتی آنجا یک مشـاور هم نبود تا بتوان به آن مراجعه کرد؛ در صورتی که بیشتر افرادی که به این کلینیک می‌آیند، قربانی‌هایی هستند که به مشاور نیاز دارند. در حال حاضر هم ترس شدید ابتلا به ایدز و هپاتیت با من است. حالا هم دچار عفونت شدید لگنی و واژینال شدم و درد بسیاری را تجربه می‌کنم. حتی دوستانم که در جریان ماجرا قرار گرفتند، به من پیشنهاد دادند تا با وکیل صحبت کنم و اقدام قانونی انجام دهم ولی اصلا توان روانی اثبات این رنجی را که بر من گذشته ندارم. همین که مجبور شوم جلوی قاضی بنشینم و از من بخواهد خودم اثبات کنم چه تجربه‌ای را پشت سر گذراندم، از توانم خارج است. این روزها در شرایطی هستم که می‌ترسم تنهایی حتی در یک خیابان شـلوغ قرار بگیرم. منی که همه جا تنها می‌رفتم، حتی تنهایی به سفر می‌رفتم، الان در هر فضای بازی ترس دارم. من سال‌هاسـت که در زمینه حقوق زنان و حقوق کودک فعال هسـتم و رفتار آدم‌های این کلینیک برایم درد بیشتری داشت تا روز حادثه و فکر کردم زن‌های بسیاری با شرایط من هستند که اگر همین رفتارهای این مرکز را تجربه کنند، احتمال اقدام به خودکشی بسیار بالایی خواهند داشت».

### روایت دوم: من شکستم

بهار زن جوان دیگری است که او هم در هفته‌های گذشته تجربه تجاوز جنسی را پشت سر گذاشته. دختری که برای یک کار فوری، نیمه‌شب از میدان شهدا می‌گذشته و همان موقع با سـه مرد هیکلی مواجه می‌شـود و داستان از همان‌جا رنگ سیاهی به خود می‌گیرد و به قول خودش، بخش‌هایی از روحش برای همیشه خاموش شده است. او هم مانند معصومه از قضاوت‌ها و رفتارهای غیرهمدلانه آزرده‌خاطر است. به دلیل شـرایط خاصی که دارد با زحمت حاضر شـد تا روایتـش را -هرچند با نام مسـتعار و بدون ذکر جزئیات- برای خبرنگار «شـرق» بازگو کند. او هم تاکنون برای شکایت از متعرضان اقدام قانونی نکرده و حتی به دلیل شرایط بحرانی که دارد حاضر نشده با یک متخصص روان‌شناس هم در مورد آنچه بر او گذشته، صحبت کند. صدای آرامـی دارد و اندوه روانی‌ای که برایش پیش آمده، هنوز از لحن صدایش پیداسـت. حرفش را با دلخوری از دوسـتانش شروع می‌کند که آن شب نگرانش بودند اما بعد از فهمیدن ماجرا، دست حمایتگری را از شانه‌های او برداشتند؛ «وقتی این اتفاق افتاد دوسـتانم یک شـب تا صبح دنبال من بودند، نگران شده بودند و تصور می‌کردند من مردم. اما وقتی من را پیدا کردند و همه‌چیز را برایشان توضیح دادم، تصور کردند دیگر چیزی مهم نیسـت، انگار همین که زنده پیدایم کردند کافی است. به آنها حق دادم، چون استرس زیادی تحمل کردند، اما من را در جمع قرار دادند و با لحن تند شروع به بازجویی من می‌کردند. دوستم هم در آن جمع بود و من اصلا دوست نداشتم چیزی از این ماجرا بداند. انگار من متهم شـده بودم و حتی یکی از دوسـتانم با لحن تندی بازجویی‌ام می‌کرد که کجا بودی و چرا گوشی موبایلت خاموش بود. بعد از آنکه همه ماجرا را کامل متوجه شـدند، الان می‌توانم بگویم هیچ‌کدام‌شان دیگر کنارم نیستند. آدم‌هایـی که این‌قدر نگران من بودند، همین که متوجه شـدند برای بدن من اتفاقی نیفتاده و در حال حاضر سالم هستم، کلا من را رها کردند...».

حالا یکی‌یکی اشـک‌ها سرازیر می‌شود و صدای صاف و شفافش به لرزه می‌افتد و ادامه می‌دهد: «هیچ‌کس به این فکر نکرد که روان من تا چه زمان قرار است درگیر چنین مسئله‌ای باشـد. هیچ‌کدام‌شـان فکر نکردند من تا چند سال نیاز به مراقبت، درک‌شـدن و حتی حرف‌زدن خواهم داشـت. از این جهت خیلی اذیت شـدم چون تصور می‌کردم آدم‌های نزدیک به من هسـتند که در تمام سـختی‌ها کنارم خواهند بود. هیچ‌کدام حرف من را باور نمی‌کردند تا من مجبور شدم لباس‌هایم را دربیاورم و کبودی و زخم‌های روی بدنم را به آنها نشـان دهم. حتی وقتی به دکتر زنان یکی از بیمارسـتان‌های نزدیک به بلوار کشاورز مراجعه کردم، رفتار آن متخصص هم با من خیلی بد بود؛ یعنی رفتارهای بد با من به شـکلی بود که انگار در حال تجربه دوباره ایـن درد بودم. وقتی روی تخت معاینه بودم با وجودی که برایم خیلی سـخت بود تا آنچه را برایم پیش آمده بازگو کنم و دلم نمی‌خواسـت کسی بداند، با صدای بلند ماجرایی را که برایش تعریف کردم در اوج بی‌تفاوتی برای منشی خود تعریف کرد... حتی همان موقع در جواب روایتی که برایش گفتم از من سؤال کرد چرا پاهایت کبود نیست و من واقعا نمی‌دانستم باید چه جوابی به این دکتر بدهم».

### نگاه‌های پرمعنا

رفتارهـای حمایتگرانه بعد از چنین اتفاقات ناگواری برای قربانی اهمیت بسـیار بیشتری دارد و مشاهده هر رفتار یا جمله‌ای که نشان عدم همدردی در آن باشد، شرایط را برای قربانی سخت‌تر می‌کند. برای بررسی رفتار پرسنل و متخصص‌های بیمارستان مذکور که هر دو قربانی به آن دلیل دچار بحران بیشتر شدند، به کلینیک بیماری‌های رفتاری آن مراجعه کردم. فضای بسـیار بزرگی که در بدو ورود به حیاط بیمارسـتان با انبوهی از بیماران مواجه می‌شـوی که هرکدام برای درمان از شـهر یا شهرستانی بـه اینجا آمدند. برای پیداکردن این کلینیک از نگهبـان جلوی در آدرس می‌خواهم و چون نمی‌داند کدام کلینیک اسـت، توضیح می‌دهم برای مبتلاهای ویروس ایدز و اچ‌آی‌وی است. همان موقع نگاه سنگینی به ظاهرم می‌اندازد و آدرس جای دیگری برای سـؤال‌کردن را می‌دهد. به هر ترتیب وارد طبقه دوم می‌شوم، تنها کسی که به درسـتی پاسخ سؤالاتم را می‌دهد نیروی خدماتی است که طبقه دوم این بیماران را جارو می‌کند. از هرکسـی در مورد این بخش سؤال می‌کنم، یا پاسخی نمی‌دهد یا با تأملی بعد از برانداز ظاهرم جواب می‌دهد. سـاعت حدود ظهر چهارشـنبه را نشان می‌دهد، اما درهای این کلینیک بسـته است و چند بیمار جلوی در، انتظار بازشدنش را می‌کشند. یکی از بیماران با عصبانیت به پیرزنی که جلوی در ایستاده اشاره می‌کند که «مادرجان الکی اینجا نمان اینها رفتند تا شـنبه. هرچقدر هم بمانی کسـی، دور از جان، آدم حسـابت نمی‌کند تا جواب دهد». همان موقع به ۱۳ مرکز بیماری‌های رفتاری تهران تماس می‌گیرم، اما هیچ‌کدام پاسـخ‌گو نیستند. حتی غروب همان روز و فـردا صبح هم این پیگیری را ادامه می‌دهم، اما هیچ پاسـخی دریافت نمی‌کنم. درصورتی‌که فرد قربانی و هر شخصی که در اتفاقی احتمال آلودگی می‌دهد، بین ۱۰ تا ۷۲ ساعت باید برای دریافت درمان و انجام آزمایش اقدام کند ولی تاکنون هیچ‌کدام از این مراکز پاسخی حتی برای راهنمایی اولیه هم نداده‌اند. همچنین «علیجان تبرایی»، رئیس انجمن ویروس‌شناسی ایران، در گفت‌وگو با «شرق» به اهمیت پیگیری درمانی افراد مشـکوک به این ماجرا اشاره می‌کند و می‌گوید: «افرادی که در معرض رفتار یا موقعیتـی قرار گرفتند که احتمال ابتلا به ویـروس و آلودگی را می‌دهند، باید ظرف ۷۲ سـاعت به کلینیک‌های بیماری رفتاری مراجعه کنند تا عـلاوه بر دریافت دارو، آزمایش مرحله اول از سه مرحله خود را هم انجام دهند. البته اگر به هر دلیل افراد دیر اقدام کردند هم باز موردی ندارد، درمان را از هر کجا که می‌توانند شروع کنند».

### رفتار متخصص مؤثرتر از تخصص او در این شرایط است

شـاید بتوان گفت یکی از مهم‌تریـن رفتارهای حرفه‌ای در قبال فرد آسـیب‌دیده در این زمینه، در پروسـه ارائه خدمات تخصصی شـکل می‌گیرد که شیوا دولت‌آبادی روان‌شناس عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی به اثرگذاری رفتارها در شرایط آسیب اشاره می‌کند و به «شرق» می‌گوید: «با اشاره به اینکه اثرگذاری افراد در شرایطی که دچار آسیب هستند بسیار بالاست، ما اینجا با سخت‌ترین تروماهایی که بشر می‌تواند تجربه کند، روبه‌رو هستیم. هرچه از این طرف بار روانی بیشتری داشته باشد، در طرف دیگر نیاز به درک قضیـه، همدلی و هم‌ادراکی و مخصوصا داشـتن مهارت ارتباطی ضرورت دارد. همه جا این یاوران نقش مهمی در همراهی قربانی دارند. حتی در مورد اثر تکنیک‌های درمانی، بیشترین اثر را خود درمانگر می‌گذارد تا تکنیک. بنابراین وقتی انسان‌ها در موقعیتی قرار می‌گیرند که یاور انسان‌های دیگر می‌شوند، باید بدانند در چه شرایط خاصی قرار گرفته‌اند که کمترین کارشان اثر بسیاری خواهد داشت».

بـا توجه به نبود متخصص حوزه سـلامت روان در این مراکـز بیماری رفتاری و عدم همدلی کادر آن با قربانی، دولت‌آبادی اضافه می‌کند: «در این شـرایط آسـیب روانی چندین برابر می‌شـود اگر قربانیان خشونت‌های جنسی در تلاش برای دریافت حمایت‌هـای حرفه‌ای با شکسـت مواجه شـوند. قربانیان که با امیـد به دریافت حمایت‌های تخصصی، همدلی و التیام‌یافتن از درد و رنجی که تحمل کرده و می‌کنند به دنبال متخصص فهیم می‌گردند، اگر با اشتباه غیرحرفه‌ای یا با انواعی از تجربه تلخ از سوی به‌اصطلاح «متخصص» مواجه شوند، باید بار توهین، تحقیر و فهمیده‌نشدن را نیـز به عوارض قبلی خود اضافه کننـد. این معضل از آنجا برمی‌خیزد که ماهیت آسـیب‌دیدگی جنسی به خودی خود توان تاب‌آوری فرد را پایین می‌آورد و در نتیجه فـرد را در برابر ناملایمات (آن هم از سـوی متخصص) آسـیب‌پذیرتر می‌کند. پس هرکـس که در جایگاه یاری‌دهنده به چنین مواردی قـرار دارد، باید بداند که ممکن اسـت به مراجع خود نه فقط کمک نکرده باشـد، بلکه او را در معرض آسیب‌های جدی‌تر روانی قرار داده و در نهایت به آینده او لطمه جبران‌ناپذیری زده است».

### قانون خاصی نداریم که به شکل ویژه از زنان حمایت کند

با وجود تمام این مسـائل، نبود حمایت قانونی کافی باعث می‌شـود بسیاری از قربانی‌ها به سـمت اقدامات قانونی نروند و از آن صرف‌نظر کنند. برای مثال، چالش وجود چهار شـاهد برای عمل تجاوز به خودی خود از نظر بسـیاری از حقوق‌دان‌ها دارای تناقض حقوقی اسـت. مهدیه فراهانی، وکیل پایه‌یک دادگسـتری، به همین خلأها اشـاره می‌کند و به «شـرق» می‌گوید: «در اول باید کـودکان و نوجوان‌ها را از زنـان جدا کنیم؛ چـون در مورد کودکان و نوجوان ما قانـون حمایت از کودکان و نوجوان را داریم و ماده ۳ آن وضعیتی را به‌عنوان وضعیت مخاطره‌آمیز برشـمرده است. همچنین مطابق ماده ۶ این قانون یک‌سری تکالیف را بر عهده ارگان‌هایی مثل بهزیستی و اورژانس اجتماعی گذاشته است که البته این نهادها توان اندکی دارند و بخشی از این تکالیف را باید مراکز مردم‌نهاد بر عهده بگیرند».

این وکیل در مورد قوانین جـاری برای زنان اضافه می‌کند: «در رابطه با زنان هم در حال حاضر دچار خلأ قانونی هسـتیم. حتی حمایتی کـه در مورد کودکان وجود دارد، دربـاره زنان وجود ندارد. لایحه حمایت از حقوق زنان آن‌طور که شایسـته بود به تصویب نرسـید؛ بنابراین ما قانون خاصی برای زنان نداریم که از این گروه حمایت ویژه‌ای کند. با این وجود، با چیزی همچون تجاوز جنسـی هم به مثابه دیگر جرائم عمومی برخورد می‌شـود. در خشونت‌های خانگی که بیشـتر هم در همان محیط خانه اتفاق می‌افتد، جدا از جنبه حقوقی، ارگانی مثل اورژانس اجتماعی باید خدمات مشاوره‌ای ویژه برای این افراد در نظر گرفته شود. در هر حال این افراد با بحران‌های روحی بسـیاری همراه هسـتند که معمولا هم به این بخش ماجرا چندان پرداخته نمی‌شود. متأسفانه قربانی‌های تجاوز جزء ارقام خاکستری جرائم محسوب می‌شوند که اصلا پیگیری نمی‌شـوند؛ چون قربانی امیدی برای پیگیری ندارد. یکی از وظایف قوه قضائیه پیشـگیری از وقوع جرم اسـت؛ پس دفاتر حمایت از زنان دادگستری بر همین اسـاس باید فعالیت خود را بیشتر کنند. حتی تعداد خانه‌های امن کشور بسیار کمتر از میزان آسـیب است. ما نیاز به ادله اثبات تجاوز داریم و با روش ثبت ادله‌ای که در حال حاضر داریم، برای اثبات عاجز هسـتیم. مثلا نیاز به چهار شاهد است، در حالی که اگر چهار شاهد در صحنه حضور داشت که اصلا تجاوزی اتفاق نمی‌افتاد. همچنین درباره ارجاع به پزشکی قانونی نیز بین ۷۲ ساعت تا ۱۰ روز آثار جسمی قابل تشـخیص است و در خیلی وقت‌ها که متجاوزگر از مواد لغزنده استفاده کرده باشد، اصلا تجاوز قابل تشـخیص نیست و در پزشکی قانونی فقط جسم فرد مورد بررسی قرار می‌گیرد و روان فرد بررسـی نمی‌شـود. پس چنانچه به جسم فرد آسیبی وارد نشده باشد، ادله‌ای برای اثبات وجود نخواهد داشت. در بحث دیگر، نیروی انتظامی وظیفه پیشگیری از وقوع جرم را دارد و اگر پلیس زنی هم در این ساختار وجود دارد، در بحث بزهکاری زنان فعال خواهد بود، پس در بحث بزه‌دیدگی ما پلیس زنی هم نداریم. زمانی که شـکایت مربوط به پرونده تجاوز را مطرح می‌کنیم، نیاز اسـت که حتما یک وکیل وجود داشته باشد. در مورد عنف و اکراه هم متأسفانه وقتی شکایت مطرح می‌شـود، بسـیاری از قضات اصل را بر رضایت قربانـی در نظر می‌گیرند، در صورتی که اصل را باید بر عدم رضایت قربانی در نظر بگیرند. همین باعث می‌شـود در خیلی مواقع قربانی ناامیدانه اصلا شکایتی را مطرح نکند. تجاوز به عنف با اکراه یا مجازات اعدام دارد یا صد ضربه شلاق. بین حداقل و حداکثر آن هیچ تناسبی وجود ندارد. همین باعث می‌شود بحث مجازات همیشه با چالش‌های فراوان باقی بماند».

**شیوا دولت‌آبادی، روان‌شناس عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی: با اشاره به اینکه اثرگذاری افراد در شرایطی که دچار آسیب هستند بسیار بالاست، ما اینجا با سخت‌ترین تروماهایی که بشر می‌تواند تجربه کند، روبه‌رو هستیم. هرچه از این طرف بار روانی بیشتری داشته باشد، در طرف دیگر نیاز به درک قضیه، همدلی و هم‌ادراکی و مخصوصا داشتن مهارت ارتباطی ضرورت دارد.**

**مهدیه فراهانی، وکیل پایه‌یک دادگستری: در رابطه با زنان هم در حال حاضر دچار خلأ قانونی هستیم. حتی حمایتی که در مورد کودکان وجود دارد، درباره زنان وجود ندارد. لایحه حمایت از حقوق زنان آن‌طور که شایسته بود به تصویب نرسید. بنابراین ما قانون خاصی برای زنان نداریم که از این گروه حمایت ویژه‌ای کند. با این وجود با چیزی همچون تجاوز جنسی هم به مثابه دیگر جرائم عمومی برخورد می‌شود.**

## از قربانی‌های جنسی مراقبت کنیم

افراد قربانی تعرض جنسـی در اولین فرصت باید تا ۷۲ سـاعت بـه مراکز بیماری‌های رفتاری بـرای جلوگیری از بیماری‌های مقاربتی اقدام کنند. این مراکز علاوه بر مشـاوره، داروهای رایگان را در اختیار افراد قرار می‌دهند. به‌طور کل تجاوز جنسـی ازجمله جرائمی اسـت که نه‌تنها موجب آسیب‌های فیزیکی، روحی و روانی بسیاری به فرد قربانی می‌شود، بلکه سبب جریحه‌دارشدن افکار عمومی و نیز برهم‌زدن امنیت و آرامش جامعه می‌شود؛ بنابراین افزایش آگاهی در این زمینه و نیز قوانین مرتبط با این موضوع از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به گزارش «شرق»، مقاله‌ای در مجله سلامت دکتر منتشر شد که به ابعاد روانی این ماجرا پرداخته است که در این مطلب خلاصه آن را برای مراقبت بیشتر از قربانی‌های تعرض جنسی جامعه مرور خواهیم کرد.

در اول این مقاله به فهم بهتر واژه‌های مربوطه می‌پردازد؛ مثلا توضیح می‌دهد واژه rape (تجاوز) از فعل لاتین rapere ریشه گرفته است: «گرفتن یا ستاندن به زور» تجاوز جنسی نوعی خشونت جنسی است که معمولا با آمیزش همراه است و توسط فرد یا گروهی از افراد، برخلاف رضایت قربانی انجام می‌شـود. این رابطه باید برخلاف میل قربانی و از طریق زور یا تهدید به زور باشد، یا با شخصی که به دلیل وضعیتی خاص مانند بیماری روانی، عقب‌ماندگی ذهنی یا حتی هشیارنبودن مانند مسمومیت یا بیهوشی، قادر به دادن رضایت قانونی نیست. در این تعریف اگر فردی فریب داده شود و با او رابطه‌ای برقرار شـود نیز مورد تجاوز جنسـی قرارگرفته است. در بسـیاری از قلمروهای قضائی، جرم تجاوز جنسـی جرمی سنگین در نظر گرفته می‌شـود. به صورتی که تجاوز حتی به‌عنوان یک ادعا از طرف قربانی نیز قابل پیگیری اسـت. تجاوز جنسـی فقط یک تهاجم فیزیکی و جنسی نیست، بلکه آسیب عمیق روحی و روانی نیز ایجاد می‌کند. کسـی که عمل تجاوز را انجام می‌دهد، تحت عنوان متجاوز یا تجاوزگر شناخته می‌شـود. هر نوع دخول اجباری آلت جنسی یا هر عضو خارجی به بدن شخص مقابل از طریق واژن، مقعد یا دهان تجاوز گفته می‌شـود که باید بدون رضایت شخص مقابل باشد. بسـیاری از افراد از تعاریف آزارهای جنسی آگاه نیستند و تنها تجاوز را مصداق آزار جنسی می‌دانند. آزار جنسـی شامل هر نوع رفتار جنسی ناخوشایندی اسـت که توهین‌آمیز، تحقیرکننده یا تهدیدآمیز باشـد. هرگونه آزار جنسـی که منجر به احسـاس تحقیر، درد، ترس یا ارعاب شود «تعرض جنسی» اسـت. تعرض جنسی می‌تواند روانی یا جسمی باشـد. تعرض روانی می‌تواند به شکل اجبار فرد به تماشـای محصولات پورنوگرافیک یا شنیدن هرزه‌گویی‌های جنسـی باشد. تعرض فیزیکی می‌تواند شامل تجاوز یا اجبار شخص به ارضای جنسی فرد متعرض، تماشای اعمال جنسی یا لمس اجباری بدن متعرض باشـد. تعرض جنسی اغلب بر بستر نابرابری شـکل می‌گیرد که این نابرابری می‌تواند جنسی، سنی یا بر اساس تفاوت در موقعیت اجتماعی باشد. شخص متعرض اغلب موقعیت بالاتری دارد و با سوءاستفاده از این موقعیت، شخص آسیب‌دیده را با ارعاب یا تهدید وادار به سکوت می‌کند. گرفتـن عکس یـا فیلم، تهدید به تماس با خانـواده فرد یا محل کار از روش‌هـای معمول ارعاب و تهدید هسـتند. مهم‌ترین راه برای مقابله با تعرض، دانستن این نکته است که هیچ فردی تحت هیچ شـرایطی حق تعرض به شما را ندارد و همه سـزاوار زندگی، کار یا تحصیل در محیطی عاری از آزار و اذیت، زورگویی، تبعیض و خشـونت هسـتند. در نتیجه باید بدانید که تعرض جنسـی از هر نوعی جرم محسـوب می‌شـود. چه چیزی رابطه جنسی را از تجاوز جنسـی جدا می‌کند؟ مسئله رضایت اسـت؛ یعنی فرد با آنچه اتفاق می‌افتد موافقت می‌کند و هم اینکه آزاد اسـت آن را انتخاب کند یا انجام دهد. حتی در بخش دیگر این مقاله اضافه می‌کند: تجاوز در ازدواج و روابط نیز ممکن اسـت رخ دهد. به یاد داشـته باشـید رابطه جنسی باید با رضایت انجام شـود. اگر شریک زندگیتان شما را مجبور می‌کند با او رابطه جنسـی برقرار کنید، این تجاوز به همسـر محسـوب می‌شود که می‌تواند آسیب‌هایی جدی را بر جا بگذارد.

### علائم تجاوز جنسی چیست؟

این مقاله نشـانه‌های تجاوز را بررسی می‌کند که در بازماندگان ممکن است با اختلالات خوردن، اضطراب، علائم اختلال اسـترس پس از سانحه، مشکل در تمرکز و علائم فیزیکی مربوط به نواحی روی بدنشان که تحت تأثیر حمله قرار گرفته است، بروز کند. قربانیان ممکن است بسیار خشمگین یا غمگین، سرگردان یا کنترل‌شده و آرام باشند. در مورد کودکان، برخی نشانه‌ها وجود دارند که می‌توان به کمک آنها ردپای تجاوز به کودک را شناسایی کرد.

**نشـانه‌های بدیهی:** برخی از این نشـانه‌ها غیرقابل‌انکار هستند و علامت‌های قطعی تجاوز جنسی محسوب می‌شوند. بیماری‌های مقاربتی به‌خصوص زگیل تناسلی یا HPV که از مادر در هنگام تولد

گزارش

همه چیز درباره ویروسی که به سرعت باید درمانش را شروع کرد

## از ایدز چه می‌دانیم؟

ویروس ایدز همیشـه بسـیار خطرناک بوده، اما حالا با پیشرفت علم، مانند بسـیاری دیگـر از ویروس‌ها قابل کنترل خواهد بود. ایدز یک ویروس آسیب‌رسان به سیستم ایمنی بدن است که سلول‌های CD4 را که از نوع سـلول‌های ایمنی دسته T هستند، تحت تأثیر قرار داده و از بین می‌برد. ازبین‌بردن سلول‌های T فرد مبتلا، با گذشت زمان افزایش پیدا می‌کند و بدن فرد بیمار، مستعد ابتلا به انواع بیماری‌ها ازجمله، انواع سرطان‌ها می‌شود. با کاهش تعداد سـلول‌های CD4، سیسـتم ایمنی بدن ضعیف می‌شـود. به‌طور طبیعی در افراد بزرگسال تعداد CD4 معمولا از ۵۰۰ تا هزارو ۵۰۰ در یک میلی‌مترمکعب اسـت، ولی در فردی که به ایدز مبتلاست این مقدار به زیر ۲۰۰ عدد می‌رسـد. اما باید بدانیم که راه‌های انتقال این ویروس چموش چیست و چطور آن را کنترل کنیم؟

یکـی از راه‌های انتقـال ایدز از بدن فرد مبتلاشـده به بدن سـایر افراد، مایعات بدن فرد مبتلاست. ازجمله این مایعات می‌توان به مایع منی، خون بدن فرد مبتلا، ترشـحات واژن و رکتوم و شـیر مادر اشاره کرد. ویروس ایدز از طریـق آب یا هوا و همچنیـن تماس‌های گاه به گاه قابل انتقال نیسـت. اما سـؤال خیلی از ما همین اسـت که چه ارتباطی بیـن HIV و ایدز وجود دارد؟ برای اینکه فردی به بیماری ایدز مبتلا شـود باید ویروس HIV داشته باشـد، اما داشتن ویروس HIV لزوما به معنی مبتلابودن به ایدز نیست. این موضوع سـه مرحله دارد که مرحله اول مرحله حاد است که در چند هفته اول پس از دریافت ویروس HIV اسـت. مرحله دوم، مرحله مزمن یا تأخیر بالینی نامیده می‌شـود و مرحله سـوم، بیماری ایدز اسـت. بنابراین سرعت پیشـرفت HIV، در مرحله دوم، ممکن اسـت از فردی بـه فرد دیگر تفاوت داشـته باشـد. بدون آغاز دوره درمان، نمایان‌شدن بیماری ایدز ممکن است یک دهه طول بکشـد، ولی اگر در مرحله مزمن درمان آغاز شود، این امکان وجود دارد که بیماری ایدز تا بی‌نهایت هم ظاهر نشود.

اگرچـه HIV و ایدز با هم ارتباط دارند ولی این دو، یک بیماری نیسـتند. شـایع‌ترین راه‌های انتقال HIV عبارت‌اند از: رابطه جنسـی واژینال یا رابطه جنسـی مقعدی، اسـتفاده از سـرنگ‌ها، نیدل‌های تزریق و سـایر داروهای تزریقی، اسـتفاده از تجهیزات استریل‌نشـده تتوی بدن، استفاده از تجهیزات استریل‌نشـده دندان‌پزشکی، منتقل‌شـدن ویروس از مادر باردار به نوزاد، از طریق شـیردهی به نوزاد و همچنین از طریق جویدن غذای کودک توسـط مـادر، پیونـد عضو بـا فرد مبتـلا. همان‌طور کـه می‌دانید ایـن ویروس از میمون‌هـای آفریقایی به انسـان انتقال پیدا کرده اسـت. این ویروس نقص ایمنی از طریق خوردن گوشت شامپانزه حاوی ویروس، به انسان منتقل شده و در بدن انسـان به HIV امروزی تبدیل شده است. این اتفاق در سال ۱۹۲۰ افتاده است. اما به محض ورود ویروس HIV به بدن فرد، این ویروس شروع به تولیدمثل می‌کند. در این هنگام، سیسـتم ایمنی بـدن آنتی‌بادی‌هایی را برای دفاع از بـدن در مقابله با آنتی‌ژن‌ها (قسـمت‌هایی از ویروس) تولید می‌کند. از زمانی که HIV به بدن وارد می‌شـود تا زمانی که این ویروس در خون آن فرد قابل تشخیص است، با توجه به شرایط بدنی هر فرد بین ۲۳ تا ۹۰ روز طول می‌کشد. ممکن است فردی به ویروس آلوده باشد ولی تست او منفی اعلام شـود، ولی در این مدت می‌تواند ویروس را به افراد دیگر انتقال دهد. اگر فردی مطمئن باشـد که به ویروس مبتلا شده ولی نتیجه آزمایش او منفی اسـت باید یک ماه بعد آزمایش انجـام دهد. در این زمان این افراد باید پیشگیری‌های مؤثر را انجام دهند. مهم‌ترین نکته انجام آزمایش ویروس HIV زمان آن اسـت؛ اگر در اسرع وقت به بیماری خود پی ببرید، می‌توانید عمر مفید خود را افزایش داده و از انتقال بیماری به دیگران خودداری کنید. در صورتی که فکر می‌کنید به این ویروس آلوده شـده‌اید، هرچه سریع‌تر به پزشـک متخصص عفونی مراجعه کرده و آزمایش‌ها را انجام دهید. مرحله عفونـت حاد، چند هفته اول پس از ابتلا بـه HIV اتفاق می‌افتد. تولیدمثل ویروس در این مرحله بـه سـرعت رخ می‌دهد. در این مدت سیسـتم ایمنی بدن برای مقابله با ویروس، آنتی‌بادی‌هایی را ترشـح می‌کند. در این مرحله ممکن است بعضی از افراد مبتلا بدون هیچ علائمی از بیماری باشند.

در مـاه اول بیمـاری ممکن اسـت افراد مبتلا یک‌سـری علائم داشـته باشـند ولی معمولا تشـخیص نمی‌دهند که این علائم می‌تواند مربوط به بیماری ایدز باشـد؛ زیرا علائم مرحله حاد این ویروس بسیار شبیه به علائم ویروس‌هـای فصلی یا آنفلوانزاسـت. این علائم می‌توانند خفیف یا شـدید باشـند، گاهی وجود داشته باشند و گاهی زود بهبود یابند، از چند روز تا چند هفته ادامه داشـته باشـند. علائم اولیه HIV شامل لرز، تب، بثورات پوستی، تورم غدد لنفاوی، گلودرد، حالت تهوع، ناراحتی معده و درد عمومی است. بـا توجه به شـباهت علائم ویـروس HIV با ویروس آنفلوانـزا، در صورت داشـتن این علائم در کوتاه‌ترین زمان ممکن به پزشک مراجعه کرده و شرح حال خود را بازگو کنید تا پزشـک در جهت تشخیص بیماری، به شما کمک کند. در این مواقع حتما آزمایش باید انجام شـود، چون ممکن اسـت افراد زیاد توجه نکنند و بیماری را با آنفلوانزا اشـتباه بگیرند. حتی ممکن اسـت بعضی از افراد هیچ‌گونه علائمی نداشـته باشـند ولی با توجه به تولیدمثل سریع ویروس HIV و افزایش آن در خون فرد مبتلا، به راحتی به افراد دیگر منتقل شـود. اگر فرد تحت درمان قرار نگیرد بعد از گذشت یک ماه از ورود ویروس HIV به بدن فرد، مرحله تأخیر بالینی آغاز می‌شود. این مدت از چند سال تا چند دهه می‌تواند طول بکشد. افراد مختلف ممکن است یا علامتی نداشـته باشند یا علائمی غیراختصاصی داشـته باشند که در نتیجه بیماری دیگـری اتفاق نمی‌افتد. این علائم غیراختصاصی عبارت‌اند از عرق شـبانه، تورم غدد لنفاوی، تب‌های مکرر، خسـتگی، سردرد و دردهای بدن، استفراغ و حالت تهوع، اسهال، کاهش وزن بدن، بثورات جلدی، عفونت‌های واژن و دهان، زونا و ذات‌الریه.

همچنین هر فردی با داشـتن این علائم حتما باید آزمایش HIV را انجام داده و در صـورت مثبت‌بودن آزمایش، زیر نظر پزشـک باتجربه درمان خود را آغاز کند. پیشـرفت علائم در این مرحله، با اسـتفاده از مصرف داروها به سـرعت کاهش پیدا می‌کند. درمان‌های ویروسی در این مرحله ممکن است مانع از ایجاد بیماری ایدز تا سـال‌های طولانی شـود. البته همراهی پزشک معالج این روند را آسان یا متوقف خواهد کرد.